



چاپ جداگانه از مقاله :

یادداشت‌هایی درباره زبان فارسی از نظر رابطه آن با زبان عربی

نوشته :

دکتر محمد محمدی

که در دفتر شماره ۲۰ - ۱۹ سال ۱۳۵۳

مقالات و بررسی‌ها

نشریه گروه تحقیقاتی دانشکده الهیات و معارف اسلامی

منتشر شده است

یادداشت‌های درباره زبان فارسی از نظر رابطه آن با زبان عربی

علت انتخاب این موضوع برای گفتگوی امروز گذشته از ارتباط نزدیک آن با موضوع این سمینار^۱ این است که این روزها درباره مسائل ناشی از آمیختگی زبان فارسی با عربی و از آن جمله در مورد درس عربی در مدارس ایران زیاد گفتگو می‌شود و نظرهای گوناگون و متفاوتی ابراز می‌گردد که گاهی فاصله آنها زیاد است. در این یکی دو روزه که در اینجا هستم دوستانی که در این کنگره شرکت کرده‌اند غالباً در همین زمینه با من صحبت کرده‌اند؛ بعضی درس عربی را لازم و ضروری می‌شمرند و ساعاتی را که در برنامه به این درس اختصاص داده شده کم و ناچیز می‌دانند، و بعضی دیگر آن را درسی زائد و بی‌فایده می‌پندارند و ساعات این درس را جزو اوقات تلف شده به حساب می‌آورند، در میانه این دو نظر مخالف نظرهای دیگری هم شنیده‌ام که همه شما کم و بیش از آنها اطلاع دارید و نیازی به ذکر آنها نیست.

البته اظهار نظر در هر امری برای هر کسی جایز و مباح است و هیچکس نمی‌تواند و نباید دیگری را از این امر باز دارد، بلکه باید همه این نظرهارا با صبر و حوصله شنید و به آنها هم اندیشید اگر چه

۱ - این مقاله در اصل مطالبی بوده است که چند سال پیش در سمینار ادبیات فارسی که از استادان و دبیران ادبیات فارسی در رضائیه تشکیل شده بود ایراد گردیده و چون تاکنون فرصتی برای تنظیم یادداشتهای آن بدست نیامده بود منتشر نگردید.

ناصواب جلوه کنند، زیرا این بهترین راه برای فهم یک موضوع از جهات مختلف و آگاهی از مسائلی است که شاید از نظر ما پوشیده مانده باشد؛ ولی اگر کسی بخواهد در امری نظری صحیح و سنجیده اظهار بدارد و از گزافه گوئی پرهیزد براو لازم است که قبلاً درباره آن امر اطلاع کافی به دست آورد و با علم و اطلاع چیزی بگوید یا بنویسد، خاصه اگر آن امر زبان فارسی و مسائل ناشی از ارتباط آن با عربی باشد که دقت و احتیاطی تمام و ممارست و تجربه ای فراوان لازم است تا شخص از لغزش در امان ماند و آنچه در این زمینه می گوید یا می نویسد مشکلی را از میان بردارد نه اینکه مشکل دیگری برآنچه هست بیفزاید.

و چون در طی این گفتگوها متوجه شدم که برخی از همکاران جوان که به این مسئله علاقه مندند و با شور و شوق فراوان به آن می اندیشند، فرصت آن را نداشته اند که سوابق این امر را به درستی و بی نظری مطالعه کنند و به همین جهت مطالبی که بیان می کنند غالباً از میل شخصی و آرزوی درونی ایشان سرچشمه می گیرد نه از واقعیات و درک مسائل تاریخی و ادبی، از این رو بهتر دیدم که گفتگوی خود را به بیان اطلاعاتی در این زمینه اعم از سوابق تاریخی یا وضع موجود اختصاص دهم شاید برای کسانی که واقعاً مایل به مطالعه در این موضوع باشند مفید گردد.

رابطه زبان فارسی و عربی سابقه ای بسیار طولانی دارد و مسائل ناشی از این رابطه هم بسیار قدیم است و چون علل و عواملی که در دوره های مختلف تاریخی بر این امر حاکم بوده و تحولاتی

که از آنها سرچشمه گرفته متعدد و فراوان ولی تا حدی مبهم و پیچیده‌اند بنابراین اگر کسی بخواهد از این رابطه و مسائل ناشی از آن بدرستی آگاه گردد باید نخست این سابقه طولانی و تحولات آن را بشناسد و از علل و عواملی که در گذشته باعث تحولاتی در زبان فارسی شده یا آنچه در روزگار ما تحولاتی را در آن ایجاد می‌کنند به خوبی مطلع گردد. و مسائل به هم پیچیده و دقیق را از هم بازگشاید و هریک را جداگانه بررسی کند. هیچ چیز زیانمندتر از این نیست که در موضوعی بدین دقت بابتی رفتار شود.

یکی از مسائلی که معمولاً در محدوده این موضوع کلی یعنی رابطه زبان فارسی و عربی قرار می‌گیرد همانطور که ذکر شد مسئله تدریس زبان عربی در مدارس ایران است. در اینکه آیا تدریس عربی لازم و سودمند است یا نیست و اگر سودمند باشد آیا فائده‌ای که از آن انتظار می‌رود متناسب با وقت و خرجی که صرف آن می‌شود هست یا خیر خیلی ساده و آسان اظهار نظر می‌شود آن هم بطور کلی و عمومی، ولی که اگر این مسئله را با دقت بررسی کنیم می‌بینیم که زبان عربی در ایران برای هدفهای متعدد و مختلفی تدریس می‌شود که هریک را مقتضیاتی است جداگانه که بردیگری تطبیق نمی‌کند، و با این ترتیب یک اظهار نظر کلی و عمومی در این مسئله صحیح نیست، بلکه باید هر مورد خاص را به طور مستقل و در محدوده هدفی که برای آن تعیین شده بررسی کرد و سپس در باره آن اظهار نظر نمود.

زبان عربی در ایران برای یکی از این چهار هدف تدریس

می‌شود:

یکی به عنوان زبان دینی و به منظور تخصص در مسائل

اسلامی. زبان عربی از آن جهت به این عنوان تدریس می‌شود که نه تنها قرآن کریم به زبان عربی است بلکه همه اصول مدون و منابع اصلی استنباط احکام شرع و مهمترین منابع و مآخذی که در هر یک از رشته‌های علوم اسلامی تألیف و تدوین شده به زبان عربی است، و کسانی که بخواهند در مسائل اسلامی به آن درجه از علم و معرفت برسند که بتوانند برای استنباط احکام به مآخذ اصلی مراجعه کنند ناچار باید این زبان را که کلید اصلی این علوم است بیاموزند، البته با این قید که تحصیل علم و معرفت تا حد قدرت براستنباط احکام که به اصطلاح قرآن «تفقه در دین» و به اصطلاح متعارف اجتهاد خوانده می‌شود واجب کفائی است نه عینی یعنی این وظیفه را طبقه خاصی عهده‌دار می‌گردند و تحصیل مقدمات آن هم که یکی از آنها زبان عربی است برای این طبقه فرض است، و بحث در اینکه این زبان برای این منظور به چه مقدار و با چه روشی باید تدریس شود صرفاً در محدوده همین هدف و در مرحله تخصص قرار می‌گیرد نه در سطح تعلیمات عمومی.

هدف دوم از آموختن عربی آشناسدن با قسمت مهمی از آثار علمی و ادبی و فلسفی ایران و معرفت صحیح به تاریخ و فرهنگ این سرزمین در دوره‌های گذشته است. همه می‌دانیم که پس از انتشار اسلام در ایران زبان عربی در طی چند قرن تنها زبانی بوده که تاریخ و ادب و فرهنگ همه عالم اسلامی و از آن جمله ایران به آن زبان تدوین می‌شده و پس از آن هم تا چندین قرن دیگر و حتی تا این اواخر زبان عربی زبان علمی و فلسفی دانشمندان ایران بوده و بدین علت قسمت اعظم از آثار فکر و قریحه علمای این سرزمین به زبان عربی تألیف شده است. بدین جهت برای شناختن دانشمندان گذشته این سرزمین از خلال آثار خود آنها و برای پژوهش در تاریخ و تاریخ تمدن و فرهنگ

ایران در یک دوره طولانی از دوره های گذشته آن آموختن زبان عربی تا حد وقوف بر آن منابع لاقابل تا وقتی که همه آن منابع باروشی علمی و انتقادی به زبان فارسی درنیامده کمال ضرورت را دارد، و گمان نمی کنم در این امر هم تردیدی برای صاحب نظران باشد. بنابراین در اینجا هم بحث در اینکه این زبان برای این منظور به چه مقدار و با چه روشی باید تدریس شود باید صرفاً در محدوده همین هدف باشد. البته باید این راهم گفت که آموختن زبان عربی تا این حد و برای این منظور کاری نیست که از همه درس خوانده های ایرانی بتوان توقع داشت، این کار هم در زمینه های تخصصی قرار می گیرد و وظیفه دسته خاصی از ادبا و دانشمندان است که این کار را از روی علاقه برگزینند و با گشاده رویی رنج آن را بر خود هموار سازند بدان حد که بتوانند ثمره کوشش و ریزه کاریهای اندیشه گذشتگان و همچنین تاریخ و فرهنگ گذشته این سرزمین و مردم آن را از لابلای کتابهای عربی قدیم جستجو کنند و نتیجه تحقیقات و بررسیهای خود را به زبان فارسی روان و قابل فهم در اختیار دیگران بگذارند.

هدف سوم که از آموختن زبان عربی می توان داشت استفاده از آن به عنوان یک زبان زنده است مانند سایر زبانهای خارجی از قبیل فرانسه یا انگلیسی یا هر زبانی دیگر. آموختن عربی در این مورد هم مانند دو مورد گذشته که هر یک روش و قلمروی خاص داشت از هر جهت تابع اصول و روشی خاص است که امروز در فن آموزش زبانهای خارجی در همه جا کم و بیش مورد استفاده است. و چون یاد گرفتن زبان عربی بدین صورت تنها مطلوب کسانی است که برحسب وظائفی که برعهده دارند یا منافی که از آموختن آن انتظار می برند

به آموختن این زبان می‌پردازند بنابراین این مورد هم جنبه اختصاصی خواهد داشت و با تعلیمات عمومی ارتباطی ندارد.

و اما هدف چهارم یا به عبارت دیگر چهارمین علتی که برای تدریس عربی در مدارس ایران ذکر می‌شود این است که آموختن این زبان کمکی برای بهتر فهمیدن زبان فارسی و درک کلمات یا عباراتی باشد که از زبان عربی وارد این زبان شده و در زبان ادبی فارسی به کار رفته‌اند. فرقی که بین این مورد و موارد قبلی هست در این است که در این مورد زبان عربی نه به عنوان یک زبان مستقل بلکه به عنوان یک زبان مکمل تدریس می‌شود، و فائده‌ای هم که از آن انتظار می‌رود در زبان فارسی است نه عربی، و به همین جهت هم صاحب‌نظران در ادبیات فارسی ضرورتی ندیده‌اند که برای حصول این منظور زبان عربی به طور کامل یعنی صرف و نحو و انشاء و مکالمه تدریس شود و دانش‌آموز ایرانی عربی‌خوان و عربی‌گوی بارییاید. بلکه آموزش این زبان را تا آن حد ضروری دانسته‌اند که برای فهم کلمات و عبارات عربی که در فارسی به کار رفته لازم است. و علت این که دانش‌آموزان ایرانی با آنکه چندین سال در برنامه رسمی خود عربی می‌خوانند معذک نه عربی‌خوان می‌شوند و نه عربی‌گوی همین است که این امر نه مقصود بوده و نه ممکن.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که توجه به آن برای روشن شدن موضوع بحث ما مهم است، و آن این است که در همه زبانهای معروف و مهم دنیا کلمات بسیاری از زبانی به زبان دیگر راه یافته و هر قدر

دامنهٔ زبانی گسترده‌تر و برخورد آن با زبانهای دیگر بیشتر بوده دادوستد لغوی میان آنها هم گسترده‌تر و بیشتر بوده، ولی باوجود این صاحب‌نظران در آن زبانها ضرورتی ندیده‌اند که زبان یا زبانهای را که کلماتی از آنها به عاریت گرفته‌اند به عنوان مکمل زبان خود بیاموزند و دستور آن زبانها را هم جزء دستور زبان خویش درس بدهند و شاید هم به بیگانه بودن بسیاری از کلمات زبان خود هم توجهی نداشته باشند، با این حال چه‌گونه است که در زبان فارسی نسبت به زبان عربی چنین نیازی احساس شده و دانستن اصل عربی کلماتی را که ازین زبان وارد فارسی شده لازم شمرده‌اند و برای این منظور درس عربی را هم به کمک درس فارسی گمارده‌اند؟

این سؤال است بمورد که جواب آن را بالاجمال همهٔ ما کم و بیش می‌دانیم، و آن این است که زبان فارسی نسبت به زبان عربی دارای وضعی خاص است که زبانهای دیگر نسبت به هم و حتی زبان عربی نسبت به فارسی که از آن کلمات بسیاری به عاریت گرفته چنین وضعی را ندارند. و این وضع خاص هم از اینجا سرچشمه می‌گیرد که بسیاری از واژه‌ها و ترکیبهای عربی که در فارسی به کار رفته‌اند هرچند تاریخ استعمال آنها در زبان فارسی بسیار قدیم است ولی هنوز، هم در شکل و هیأت و هم در کیفیت اشتقاق و هم در قواعد دستوری، تابع قواعد املا و صرف و نحو عربی هستند نه فارسی، و معلم فارسی نمی‌تواند چنین واژه‌ها و ترکیبها را با ضوابطی که در دستور فارسی در دست دارد معنی یا تفسیر کند، بلکه ناچار است که نه تنها اصل عربی آنها را در نظر بگیرد بلکه برای فهم معنی و چگونگی اشتقاق یا ترکیب آنها به لغتنامه‌ها و کتابهای صرف و نحو عربی مراجعه کند و شاگردان خود را هم کم و بیش برای چنین کاری آماده سازد.

و اما اینکه چرا در زبان فارسی چنین وضعی نسبت به عربی پیش آمده و در زبان عربی نسبت به فارسی پیش نیامده؟ این موضوعی است که احتیاج به توضیح دارد و برای روشن شدن مطلب بهتر است این موضوع را در محدوده روابط دو زبان و با سنجش آن دومورد مطالعه قرار دهیم.

دو زبان فارسی و عربی از روزگار قدیم پیوسته از یکدیگر کلمات و اصطلاحات زیادی به عاریت گرفته‌اند. دادوستد لغوی بین آنها را می‌توان به دو دوره تقسیم کرد که هر چند مرز بین آن دو را نمی‌توان مشخص ساخت ولی از لحاظ صفت غالب بر هر دوره می‌توان آنها را بدین گونه تعریف کرد که؛ دوره اول دوره نفوذ زبان فارسی در عربی است و دوره دوم دوره نفوذ زبان عربی در فارسی.

نفوذ زبان فارسی در عربی از همان آغاز انتشار اسلام در ایران آغاز شد. در آن هنگام زبان عربی که با اسلام از جزیره العرب خارج شده بود در ایران با اشیاء و مفاهیمی روبرو گردید که برای آنها کلمات و اصطلاحاتی نداشت، چون آنها در زندگی صحرائی اعراب قبلاً شناخته نبودند. این اشیاء و مفاهیم متعدد و گوناگون بودند و بیشتر رشته‌های زندگی را شامل می‌شدند از اصطلاحات دیوانی و اداری و علمی گرفته تا وسائل زندگی شهری و ابزار و آلات پیشه‌وران و انواع خوراکیها و پوشاکها و گلها و گیاهها و هرآنچه در ایران و با نامهای فارسی با آنها آشنا شدند. در این دوران زبان فارسی که در این منطقه سابقه‌ای طولانی در همه این امور داشت و از این لحاظ پرمایه‌تر از عربی بود به زبان عربی کمک فراوان کرد، زیرا اعراب آنچه از این کلمات و مفاهیم را نتوانستند به زبان خود ترجمه کنند آنها را عیناً در

زبان خود به کار بردند و آنها را معرب خواندند. و با اینکه در زبان عربی از زبانهای دیگری هم کلمات و مفاهیم بسیاری به عاریت گرفته شده ولی از بین همه آن زبانها هیچکدام از لحاظ کثرت و شمول کلمات معرب به پای زبان فارسی نرسیدند، بطوریکه زبان فارسی مهمترین زبانی گردید که بیشترین اثر را در زبان عربی گذاشت تا حدی که در زبان عربی برای بازشناختن اینگونه کلمات معرب از فارسی رساله‌ها و کتابهای جداگانه‌ای تألیف گردید^۱.

دوره دوم از وقتی شروع گردید که زبان فارسی پس از دوسه قرن فترت که از دایره علم و ادب و تألیف دور مانده و فقط زبان گفتگو و محاوره شده بود دوباره به جهان علم و کتابت بازگشت، و برخی از شعرا و نویسندگان ایرانی به نظم شعر یا نوشتن کتاب به زبان فارسی پرداختند. در این دوره زبان عربی بسبب قدرت و گسترشی که یافته بود و زبان علم و ادب و دین و سیاست جامعه‌ای بسیار بزرگ شده بود زبانی نیرومند و پرمایه بود، و برعکس آن زبان فارسی در اثر فترت طولانی که از کاروان علم و دانش عصر که همه به زبان عربی بود عقب مانده بود زبانی کم‌مایه و ناتوان شده بود، به این جهت نویسندگان ایرانی که در این عصر عموماً با زبان عربی آشنا بودند برای جبران کمبود هائی که در زبان فارسی می‌یافتند به زبان عربی روی آوردند و آنچه کم داشتند از آن گرفتند. در این دوره زبان عربی بود که به کمک فارسی شتافت و آن را با کلمات و اصطلاحات خود یاری نمود و بدین

۱ - برای اطلاع بیشتر در این موضوع رجوع کنید به دو مقاله از نویسنده این سطور که با این عنوانها در مجله «الدراسات الادبیة» نشریه کرسی فارسی دانشگاه لبنان به چاپ رسیده:

۱ - «چند نکته در باره دگرگونیهای کلمات فارسی در زبان عربی» سال ششم شماره‌های ۲۹۱ ص ۳۶-۱، بیروت ۱۹۶۶ م. - ۱۳۴۳ ه. خ.

۲ - «در باره جستجوی کلمات فارسی در زبان عربی» سال هشتم شماره‌های ۲۹۱ ص ۲۹-۱، بیروت ۱۹۶۶ م. - ۱۳۴۵ ه. خ.

ترتیب از میان همه زبانهای هم که در طول تاریخ ممتد زبان فارسی در این زبان اثر گذاشته‌اند زبان عربی مهمترین زبانی گردید که بیشترین و ژرفترین اثر را در این زبان به‌جای گذاشت.

تا اینجا وضع هر دو زبان در این دادوستد لغوی طبیعی و عادی بود یعنی هر دو در هنگام نیاز از کمک و یاری دیگری برخوردار شدند و برای افزایش سرمایه لغوی و قدرت تعبیر خود از این داد و ستد بهره جستند و کمبود خود را جبران کردند، ولی به سبب روشی که هر یک از این دو در معامله با کلمات دیگری در پیش گرفت به تدریج تفاوت‌هایی بین آن دو از این لحاظ پیدا شد که در نتیجه آن برای زبان فارسی مسائلی پیش آمد که برای زبان عربی پیش نیامد. و چون مسائلی که امروز زبان فارسی با آنها درگیر است بیشتر از همین اختلاف روشها سرچشمه می‌گیرد بی‌مناسبت نخواهد بود که در اینجا که بنا هست به علل و عوامل تاریخی مؤثر در زبان فارسی اشاره شود به اختلاف این دو روش هم با مقایسه و سنجش آن دو توجه کنیم.

نخستین اختلافی که بین این دو روش به چشم می‌خورد در املاء کلمات است. در زبان عربی کلماتی که از زبانهای دیگر و از آن جمله از زبان فارسی گرفته شده اگر دارای حروفی بوده‌اند که صدا یا مخارج آن حروف در زبان عربی وجود نداشته، یا اگر هم وجود داشته اعراب آنها را با صدائی دیگر که بیشتر منطبق با طبیعت زبانشان بوده تلفظ می‌کرده‌اند در نوشتن هم آن حروف را به همان حروفی که مخارج آن را داشته‌اند و به آن تلفظ کرده‌اند تبدیل نموده‌اند، و بدین ترتیب در گفتن و نوشتن کلمه‌ها هیچ گونه اختلافی پدید نیامده و به همانگونه که کلمه‌ای را تلفظ کرده‌اند نوشته‌اند، مثلاً وقتی چرم را از فارسی

گرفته‌اند و چون صدای «چ» را نداشته‌اند آن را درگفتن به (ص) تبدیل کرده و «صرم» گفته‌اند در نوشتن هم «صرم» نوشته‌اند نه آنکه «چرم» بنویسند و «صرم» بخوانند. ولی در زبان فارسی با آنکه بعضی از مخارج حروف عربی مانند (ع) و (ح) و (ص) و (ض) و بقیه حروفی که در دستورهای زبان ذکر کرده‌اند وجود ندارد، و در گفتار هم این حروف به حروف دیگری که صدای آنها در زبان فارسی هست تبدیل می‌شوند یعنی (ع) به (أ) و (ح) به (ه) و (ص) به (س) و (ض) به (ز) و سایر حروف هم به حروف نزدیک به آنها، معذک در نوشتن این کلمات آنها را با همان حروف عربی که تلفظ نمی‌کرده‌اند نوشته‌اند نه با حروفی که تلفظ می‌کرده‌اند. و نتیجه این دوروش این شده که کلمات فارسی هیچگونه اشکالی در املاء عربی به وجود نیاوردند، زیرا اعراب همه را با تلفظ خودشان خوانده و نوشته‌اند، ولی کلمات عربی برای املاء فارسی دشواریهایی ایجاد کردند و باعث شدند که در خط فارسی برای یک صدا چند علامت به وجود آید و تشخیص اینکه آن صدا را با کدام یک از آن علامتها باید نوشت بستگی به حفظ و ممارست فراوان و درك معنی صحیح کلمات دارد، و این کار نه تنها برای نوآموزان فارسی بلکه غالباً برای آنها که خط و سواد هم آموخته‌اند تولید زحمت می‌کند. و این که امروز غالباً گله داریم از اینکه فلان دیپلمه ادبی یا احیاناً فلان لیسانسیه ادبیات فلان کلمه را غلط نوشته ناشی از همین امر است.

اختلاف دیگر در رابطه این کلمات مهمان با دستور زبان میزبان است. در زبان عربی وقتی یک کلمه خارجی اعم از فارسی یا غیر فارسی به کار می‌رود علاوه بر اینکه حروف آن به شرحی که دیدیم منطبق با لهجه عربی می‌شود شکل و هیأت آن هم تغییر می‌کند تا حدی

که در قالب یکی از اوزان عربی جای گیرد و به صورت یک کلمه عربی در آید ، و به همین جهت پیوند آن با زبان اصلی بکلی بریده می شود و در این زبان تولدی دیگر می یابد . و این فراموشی اصل و تبار تا حدی است که اگر در موردی شکل و هیأت آن کلمه مورد تردید قرار گیرد معیار درستی یا نادرستی آن شکل یا هیأت تطبیق آن با یکی از وزنهای عربی و یا استعمال اعراب است ، و به هیچ وجه این امر مطرح نیست که آیا شکل و هیأت این کلمه در زبان اصلی چه بوده تا آن را معیار قرار دهند ، گویی که چنان اصلی هرگز وجود نداشته است .

ولی نویسندگان فارسی زبان خاصه آنها که به وسواس عبارت پردازی دچار شده اند با کلمات عربی که به کار برده اند چنین رفتاری را روا نداشته اند ؛ بلکه غالباً هم شکل و هیأت آنها را در کتابت حفظ کرده اند و هم پیوند آنها را با زبان اصلی همچنان استوار داشته اند ، و غالب آنها را در همه احوال یعنی چه از لحاظ معنی و تحولات آن و چه از لحاظ اشتقاق و تصریف همچنان تابع قواعد زبان عربی و دور از دسترس دستور زبان فارسی نگاه داشته اند . و نتیجه این دوروش این شده که در زبان عربی قواعد صرف و نحو آن در برابر کلمات فارسی همچنان محکم و استوار مانده و کلمات خارجی نه فارسی و نه غیر فارسی کوچکترین رخنه ای در آن ایجاد نکرده اند ، و از این راه مشکلی یا مسئله ای در آن زبان به وجود نیآورده اند ، ولی بسیاری از کلمات و ترکیبات عربی در فارسی قواعد و معیارهای زبان را رعایت نکرده و حتی در بسیاری موارد مرز زبان فارسی را در هم ریخته و آن را ناتوان کرده اند . و بسیاری از مسائل کنونی زبان فارسی هم ناشی از همین ناتوانی است .

یکی دیگر از موارد اختلاف این دوروش تعداد این کلمات و کیفیت استعمال آنها است . در زبان عربی استعمال کلمات خارجی

و از آن جمله کلمات فارسی منحصر به موارد ضرورت و نیاز و در جاهائی بوده که برای مفهومی کلمه‌ای عربی نیافته‌اند و اگر گاهی می‌بینیم که برای بیان مفهومی که معادلی عربی دارد کلمه‌ای معرب به کار برده‌اند غالباً بدان علت است که مقصود بیان نوعی خاص از آن مفهوم بوده که کلمه عربی آن را درست نمی‌رسانده، و در هر حال این کار بر طبق ضوابطی طبیعی صورت گرفته و حد مشخصی داشته و ذوق و سلیقه فردی یا تفنن را در آن راهی نبوده، و به همین جهت است که این کلمات هیچ مزاحمتی برای کلمات اصیل عربی ایجاد نکرده و زبانی به ریشه‌های آن نرسانده‌اند. ولی در زبان فارسی در برخی از دوره‌ها نویسندگان برای استعمال کلمات و ترکیبات عربی حد و مرز نداشته‌اند، و اگر در دوره‌های اول نویسندگان در این امر به رسم و آیینی پای بند بوده‌اند در دوره‌های بعد برخی از نویسندگان چنان آن رسم و آیین را نادیده گرفته و بی‌پروائی نشان داده‌اند که گوئی خود حاکم بر رسم و آیین زبان بوده‌اند، و بدین ترتیب در کنار عده معدودی از کلمات عربی که به حکم ضرورت و برای رفع نیازمندیهای لغوی از راه صحیح و طبیعی وارد زبان فارسی شده و موجب افزایش سرمایه لغوی و قدرت تعبیر آن گردیده عده بیشماری از کلمات نامأنوس و ترکیبات نامأنوس‌تر نیز نه به علت احتیاج و از راه طبیعی بلکه به علت تفنن نویسنده و با تکلف در زبان ادبی گنجانده شده تا جائی که کلمات دخیل عربی در نثر ادبی بعضی از دوره‌ها بیشتر از کلمات اصیل فارسی گردیده و بعضی از منشیان در این باره به حدی افراط کرده‌اند که با قدری مسامحه می‌توان گفت که در نوشته‌های ایشان فقط روابط و پیوندها فارسی باقی مانده‌اند. این آزادی عمل در اقتباس کلمات و ترکیبهای عربی که نخست به وسیله نویسندگانی بی‌اعتنا به دستور زبان فارسی آغاز گردید به

تدریج گسترش یافت تاجائی که یکی از ویژگیهای زبان فارسی گردید و این امر گذشته از اینکه فراگیری زبان ادبی فارسی را بسیار دشوار نمود خود یکی از موانع بزرگ در راه پیشرفت و گسترش آن نیز شد.

برای توضیح این مطلب اخیر باید به این امر توجه داشت که هیچ زبانی حتی زبانهای علمی و نیرومند امروز هم از اول جامع و نیرومند نبوده‌اند بلکه به تدریج و در اثر کوشش نویسندگان و دانشمندان آن زبانها بوده که با دقت و یاریک اندیشی خاص خود برای بیان اندیشه‌های نو کلماتی مناسب از همان زبانها برگزیده و یا در محدوده خواص طبیعی آنها کلمات تازه‌ای وضع کرده‌اند و بدین ترتیب بر حجم لغات و اصطلاحات آنها افزوده و آنها را نیروبخشیده‌اند. پیدا کردن کلمات مناسب برای اندیشه‌ها و مفاهیم نو کار آسانی نیست، این کار مطالعه فراوان و آشنائی صحیح باریزه کاریها و ویژگیهای زبان دارد که بی‌رنج و زحمت میسر نمی‌گردد. حال اگر نویسنده‌ای آزاد باشد که هر وقت به کلمه‌ای نیاز داشت به جای زحمت و رنج در زبان خود آن را به آسانی از هر زبانی که خواست بگیرد و به کاربندد گذشته از اینکه کلمات و اصطلاحات تازه‌ای در زبان به وجود نخواهد آمد چه بسا که کلمات موجود هم کم کم از دایره استعمال خارج میشوند و جای خود را به کلمات بیگانه می‌دهند و بدینسان قدرت تولید زبان بتدریج کاهش می‌یابد.

نتیجه این دو روش مختلف که در دو زبان عربی و فارسی نسبت به کلمات اقتباس شده از دیگری پیروی گردید آن شد که کلمات فارسی به آسانی به خورد زبان عربی رفتند و گذشته از اینکه هیچگونه اثر نامساعدی بر این زبان و قواعد آن ن گذاشتند عده‌ای از آنها نیز مصدر اشتقاق کلمات جدیدی گردیدند، و از آنجا که اصل فارسی آنها هم در نتیجه

تغییرهای زیاد غالباً پنهان مانده و یافراموش شده بود بیشتر آنها به عنوان ماده‌های اصیل عربی شناخته شدند و باعث گسترش بیشتر دایره زبان و افزایش بیشتر ثروت لغوی و سرمایه‌های معنوی آن گردیدند، و به همین جهت است که کلمات فارسی در زبان عربی خیلی کمتر از آنچه در واقع بوده و هست به چشم می‌خورد، و تشخیص بیشتر این کلمات هم بدون مطالعه و تحقیق لغوی مسیر نیست. ولی کلمات عربی در زبان ادبی فارسی به همان عللی که ذکر شد به خورد زبان فارسی نرفتند و بسیاری از کلمات و ترکیبهای عربی با آنکه قرن‌ها از استعمال آنها در زبان فارسی می‌گذرد همچنان عربی باقی ماندند و در نتیجه آن زبان ادبی فارسی مجموعه‌ای گردید مرکب از دودسته لغات و ترکیبات که هر دسته تابع قواعد و قوانین خاص خود بودند؛ دسته‌ای در قلمرو دستور زبان فارسی قرار داشتند و دسته دیگر در حریم قواعد صرف و نحو عربی، برای درک معانی یک دسته می‌بایستی به فرهنگهای فارسی مراجعه نمود و برای فهم عده دیگر به لغتنامه‌های عربی. و به همین جهت است که کلمات عربی در زبان فارسی خیلی بیشتر از آنچه در واقع می‌بایستی باشد به چشم می‌خورد و تشخیص آنها هم در این زبان برای کسانی که مختصر آشنائی با این دو زبان داشته باشند خیلی آسان و ساده است.

ولی با همه این احوال این را نباید از نظر دور داشت که در همین زبان ادبی فارسی که از لحاظ لغوی با مقایسه با معیارهای زبان شناسی خالی از مشکلات نیست از لحاظ ادبی خاصه در رشته‌هایی از ادب قدیم زبانی غنی و پرمایه است، زیرا در همین زبان در طی چندین قرن مجموعه‌ای از نظم و نثر به وجود آمده که علاوه بر این که متضمن نمونه‌های عالی از فکر و قریحه و ذوق بزرگان علم و ادب ایران است

بعضی از آنها در ردیف شاهکارهای مهم فرهنگ جهانی قرار می گیرند. و به خصوص در آنچه مربوط به جنبه های انسانی آن می شود بدون تردید می توان گفت این رشته از ادبیات ایران در مجموعه ادبیات جهانی یکی از غنی ترین آنها است. و برای درک صحیح و فهم این مجموعه است که صاحب نظران در ادب و فرهنگ ایران علاوه بر معرفت کامل به زبان فارسی آشنائی با زبان عربی و لااقل آشنائی با آن مقدار از قواعد صرف و نحو عربی راهم که برای وقوف به ریزه کاریهای لغوی و بیانی این آثار مفید است لازم و برای کسانی که بخواهند در ادبیات ایران تخصص یابند امری ضروری تشخیص داده اند. و به همین علت است که در تحصیلات دبیرستانی رشته های ادبی و همچنین در دانشکده های ادبیات به درس قواعد عربی توجه و اهتمام خاص می شود.

در اینجا چون صحبت از ادب قدیم و آسپختگی آن با زبان عربی و لزوم تحصیل این زبان برای درک بهتر آن ادب شد لازم است این توضیح هم اضافه شود که همه آنچه را ما ادبیات قدیم ایران می خوانیم از این لحاظ یکسان نیستند، و در همه آنها این نیاز به دانستن عربی احساس نمی شود. نویسندگان که در آغاز امر پس از اسلام به نوشتن آثاری به زبان فارسی پرداختند مانند نویسندگان دوره های بعد چندان بی پروا نبودند، و در استعمال کلمات عربی حد اعتدال و ضرورت را رعایت می کردند، و حرمت قواعد فارسی را نگه می داشتند، و به ندرت ترکیبهای عربی که خارج از دستور زبان بود به کار می بردند، و بدین شیوه آثار بسیاری در زبان فارسی به شعر و به نثر به وجود آمده که شاهنامه فردوسی را در سرلوحه آثار منظوم این سبک شمرده اند و تاریخ بیهقی را هم می توان از بهترین نمونه های نثری آن دوران شمرد، و نظائر آنها که خود مجموعه گرانبھائی را در ادبیات فارسی تشکیل می دهند کم نیستند.

تا اینجا آنچه گفتیم مربوط به تعلیم عربی در سطح تخصصی بود چه تخصص در علوم شرعی، یا در شاخه عربی فرهنگ ایران، یا در ادبیات قدیم فارسی. و اما در باره آموزش عربی برای زبان فارسی نه در حد تخصص ادبی بلکه در حد فراگیری آن در حد تعلیمات عمومی یا برای مقاصد دیگر این خود داستانی جداگانه دارد که بحث در آن فرصتی دیگر می‌خواهد.

